



حماسه کورا و غلو

کور او غلو و کچل حمزه



ادبیات کودکان باید پلی باشد بین
دنیای رنگین بیخبری و در رؤیا و خیالهای شیرین
کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت‌های
تلخ و درد آور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها.
کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و
چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگترها برسد .

در باره‌ی
حماسه‌ی
کورا و غلو

داستان پهلوانی‌های کورا و غلو در آذربایجان و بسیاری از کشورهای جهان بسیار مشهور است . این داستانها از وقایع زمان شاه عباس و وضع اجتماعی این دوره سرچشمه می‌گیرد .

قرن ۱۷ میلادی، دوران شکفتگی آفرینش هنری عوام متمدن‌تر شعر عاشقی (عاشیق شعری) در زبان آذری است . وقایع سیاسی اواسط قرن ۱۶ ، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه‌ی آماده‌ی برای خلق آثار فولکلوریک در زبان آذری ایجاد کرد .

شاه عباس اول با انتقال پایتخت به اصفهان و جانشین

□ قصه‌های بهرنگ

کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذری در دربار ،
و در افتادن با قزلباش و رنجاندن آنها و تراشیدن شاهسون
به عنوان رقیبی برای قزلباش ، دلبستگی عمیقی را که از
زمان شاه اسماعیل (در شعر آذری متخلص به خطایی) میان
آذربایجانیان و صفویه بود از میان برد ، و حرمت زبان
آذری را شکست و مبارزه بی پنهان و آشکار میان شاه عباس و
آذریان ایجاد شد . این مبارزات به شورش‌ها و قیام‌هایی
که در گوشه و کنار آذربایجان در می گرفت نیرو می داد . و
لاجرم مالیاتها سنگین تر می شد و ظلم خوانین کمر مردم را
می شکست ...

وقایع تازه، برای عاشق‌ها که ساز و سخن خود را در بیان
آرزوها و خواسته‌های مردم به خدمت می گمارند « ماده‌ی خام »
نازدهای شد .

«عاشق» نوازنده و خواننده‌ی دوره گردی است که با ساز
خود در غروسی‌ها و مجالس جشن روستاییان و قبه‌خانه‌ها
همراه دف و سرنا می زند و می خواند و داستانهای عاشقانه و
رزمی و فولکلوریک می سراید . عاشق‌ها شعر و آهنگ تصنیف‌های
خودشان را هم خود درست می کنند .

علی جان موجبی شاعر همین عصر شدت ناامیدی و
انطراب خود را چنین بیان می کند :

● کورداوغلو... ●

گئتمک گزگ بیر لوزگه دیاره بو ملکن
کیم گون به گون زیاده گلیر ماجراسی
«وحی، خدادن ایسته. بو بحر ایچره بیر نجات
گردابه دوشه کشتی نلر ناخداسی ؟

ترجمه :

از این ملک باید به دیاری دیگر رخت سفر بست که غوغا
وماجرا روز به روز افزون می شود. وحی، در این بحر از خدا
نجات طلب کن، که اگر کشتی به گرداب افتد، از ناله ناخدا چه
کاری بر می آید ؟

در دوران جنگهای خونین ایران و عثمانی به سال
۱۶۲۹ شورش همبستی فقیران شهری و دهقانان در طالش
روی داد که شاه عباس و خانهای دست نشانده اش را سخت
مضطرب کرد. شورشیان مال التجاری شاه عباس و خانها، و
مالیات جمع آوری شده و هر چه را که به نحوی مربوط به
حکومت می شد به شربت بردند و میان فقیران تقسیم کردند.
حاکم طالش ساری خان بدکمک خوانین دیگر، شورش آن
نواحی را سرکوب کرد.

در فارباغ مردی به نام میخلی بابا دهقانان آذربایجانی
و ارمنی را گرد خود جمع کرد و به مبارزه با خانخانی و خرافات
مذهبی پرداخت. وی بایاران خود در یکایک روستاهای گشت
و تبلیغ می کرد و روستاییان به امید نجات از زیر بار سنگین

□ قصه‌های بهرنگ

مالیاتها و ظلم خوانین و بدعهد دگرگون کردن وضع اجتماعی،
بدکرد او جمع می‌شدند .

نموت میخلی بابا آهسته آهسته قوت گرفت و آشکار
شد و در سراسر قارا باغ و ارمنستان و نواحی اطراف ربه
گسترده و تبلیغ نهانی او بناگاه به شورشی مسلحانه تبدیل شد .

در جنوب غربی آذربایجان اوضاع درهم تر از این
بود . قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر این نواحی را فرا
گرفته بود . طرف این قیام ، که بیش از سی سال دوام یافت ، از
یک سو سلاطین عثمانی بود و از یک سو شاد عباس و در مجموع ،
خنها و پاشاها و فتودالها و حکام دست نشاندهی حکومت
مرکزی بود .

در گیر و دار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود
که آفرینش‌های هنری نیز گل کرد و به شکفتگی رسید و
سیماهای حماسی آذربایجان از ساز و سوز عاشق‌ها بر پایه‌ی
قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده شد و نیز
همچنان که همیشه در همه جا معمول بوده است قهرمانان ادوار
گذشته نیز با چهره‌های آشنای خود در جامه‌های نو بازگشتند و
با قهرمانان زمان در آمیختند .

سیمای تابناک و رزمنده و انسانی کور اوغلو از
اینچنین امتزاجی بود که به وجود آمد .

داستان زندگی پر شور توفارقانلی عاشق عباس که

● کوراوغلو و... ●

شاه عباس عروش را از حجله می رباید و او تک و تنها برای رها شدن زنش پای پیاده به اسفهان می رود ، درحقیقت تمثیلی از مبارزه ی آشکار و نهان میان آنربان و شاه عباس است ، شاه عباس قطب خان خانی عصر و نماینده ی قدرت ، و عاشق ، تمثیل خلق سازندگی است که می خواهد به آزادگی زندگی کند .

ناگفته نماند که سیمای شادعباس در فولکلور آذربایجان به دو گونه ی مغایر تصویر می شود . یکی بر اینگونه که گفته شد ، و دیگری به گونه ی دیروشی مهربان و گشاده دست که شبها بیداری گرسنگان و بیوه زنان و دردمندان می شنابد . درنظر ، سیمای اخیر زاده ی تبلیغات شدید دستگاه حکومتی و پاره ای اقدامات متظاهرانده ی چشمگیر و عوام فریبانه است که نگذاشته مردم ظاهر بین و قانع ، ماهیت دستگاه حاکمه را دریابند .

به هر حال ، پس از این مقدمه ، اکنون می پردازیم به نامدار داستان کوراوغلو :

داستان کور اوغلو و آنچه در آن بیان می شود تمثیل حماسی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش ، از قیام جلالی لر و دیگر عصیانهای زمان . در دو کلمه : قیام کوراوغلو و دستاش ، قیام بر ضد فتودالیسم و شیوه ی اربابورعینی است . در عصر اختراع اسلحه ی آتشین

□ قصه‌های پهرنگ

در نقطه‌ای از آسیا، که با ورود اسلحه‌ی گرم به ایران پایان می‌یابد .

نهاد قیام به‌وسیله‌ی مہتری سالخورده علی‌کیشی نام ، کاشته می‌شود که پسرش دارد موسوم به روشن (کوراولغوی سالهای بعد) و خود ، مہتر خان بزرگ و حشم داری است به نام حسن خان . وی بر سرانفاهی بسیار جزئی که آن را توهینی سخت نسبت به خود تلقی می‌کند دستور می‌دهد چشمان علی‌کیشی را در آورند . علی‌کیشی با دوکره اسب که آن‌ها را از جفت‌کردن مادیانی با اسبان افسانه‌بی‌دریایی به دست آورده بود ، همراه پسرش روشن از قلمرو خان می‌گریزد و پس از عبور از سرزمین‌های بسیار سرانجام در چنلی بئل (کمره‌ی مه‌آلود) که کوهستانی است سنگ‌لاخ و صعب‌العبور باران‌های بیجا بیج ، مسکن می‌گزینند . روشن کره اسب‌ها را به دستور جادو مانند پدر خویش در تاریکی پرورش می‌دهد و در قوشابولاق (جفت‌چشمه) در شبی معین آب تنی می‌کند و بدین گونه هنر عاشقی در روح او دمیده می‌شود و . . . علی‌کیشی از یک تکه سنگ آسمانی که در کوهستان افتاده است شمشیری برای پسر خود سفارش می‌دهد و بعد از اینکه همه‌ی سفارش‌ها و وساییش را می‌گذارد ، می‌میرد .

روشن او را در همان قوشابولاق به خاک می‌کند و به تدریج آوازه‌ی هنرش از کوهستانها می‌گذرد و در روستاها

● کوداوغلو و... ●

و شهرها به گوش می‌رسد. در این هنگام او به کور اوغلو (کور زاد) شهرت یافته است.

دوکره اسپ، همان اسپ‌های بادبای مشهور او می‌شوند، به نام‌های قیر آت و دور آت.

کوداوغلو سر انجام موفق می‌شود حسن خان را به چنلی بل آورده به آخور بندد و بدین ترتیب انتقام پدرش را بستاند. عاشق جون، اوایل کار به کور اوغلو می‌پیوندد به تبلیغ افکار بلند و دم‌کرات کور اوغلو و چنلی بل می‌پردازد و راهنمای شوریدگان و عاسیان به کوهستان می‌شود.

آنچه در داستان مطرح شده است بدخوبی نشان می‌دهد که داستان کوداوغلو بدراستی بر اساس وقایع اجتماعی و سیاسی زمان و مخصوصاً بالهام از قیام جلالی لر خلق شده است، نام‌های شهرها و روستاها و رودخانه‌ها و کوهستانها که در داستان آمده، هر یک به نحوی مربوط به سرزمین و شورش جلالی لر است. به‌علاوه بعضی از بندهای («قول» دراصل) داستان مثلاً سفر توقات و سفر ارزنجان، شباعت بسیاری دارد به حوادث و خاطراتی که در کتابهای تاریخ ضبط شده و در اینجا صورت هنری خاصی یافته‌است. از طرف دیگر نام‌ها و القاب آدم‌های داستان به نام‌و القاب جلالی لر بسیار نزدیک است.

مورخ ارمنی مشهور تمریزلی آراکل (۱۶۷۰-۱۶۰۲)

در کتاب مشهور خود و اغار شاپاد تاریخی در صفحه‌ی ۸۶

□ قصه‌های به رنگ

جوانانی را که به سرکردگی کوراوغلو نامی قیام کرده بودند چنین نام می‌برد: «کوراوغلو... این همان کوراوغلو است که در حال حاضر عاشق‌ها ترانه‌های بی‌حد و حساب او را می‌خوانند... گیزیر اوغلو مصطفی‌بک که با هزار نفر دیگر قیام کرده بود... و این همان است که در داستان کوراوغلو دوست اوست و نامش زیاد برده می‌شود. اینها همگی جلالی‌لر بودند که بر ضد حکومت قیام کرده بودند.»

اما کوراوغلو تنها تمثیل قهرمانان و قیامیان عصر خود نیست. وی خصوصیتها و پهلوانی‌های بابکیان را هم که در قرن نهم به استیلاي عرب سرخم نکردند، در خود جمع دارد. ما به خوبی سیمای مبارز و عصیانگر بابک و جاویدان را هم که پیش از بابک به کوه زده بود در چهره‌ی مردانه‌ی کوراوغلو می‌شناسیم.

آنجا که کوراوغلو، پهلوان ایواز را از پدرش می‌گیرد و با خود به چلی بل می‌آورد و سردسته‌ی پهلوانان می‌کند، ما به یاد جاویدان می‌افتیم که بابک را از مادرش گرفت و به کوهستان برد و او را سردسته‌ی قیامیان کرد.

کوراوغلو پسر مردی است که چشمانش را حسن خان در آورده و جاویدان نیز مادری دارد که چشمانش را در آورده‌اند. احتمال دارد که بابک، مدت‌های مدید برای فرار از چنگ

● کوراوغلو و... ●

مأموران خلیفه به نام‌ها و القاب مختلف می‌زیسته و با به‌چند نام میان خلق شهرت می‌داشته و بعدها نیز نامش با نام کوراوغلو درهم شده سرگذشت خود او با وی درآمیخته. داستانهای دده‌فورقود که داستانهای فولکلوریک و حماسی قدیمی تری هستند، در آفرینش داستان کوراوغلو بی‌تأثیر نیست. آوردن وجوه شباهت این دو فعلاً ضرور نیست. پیام کور اوغلو نه بدخاطر غارت و چپاول محض است و نه بدخاطر شهرت شخصی و جاه‌طلبی یا رسیدن به حکمرانی. او تنها بدخاطر خلق و آزادی و پاس شرافت انسانی می‌جنگد، و افتخار می‌کند که پرورده‌ی کوهستانهای وطن خویش است. درجایی می‌گوید:

منی بینادان سله‌دی

داغالار قوینوندا قوینوندا

تولک تر لانا لار سله‌دی

داغالار قوینوندا قوینوندا



دولاندا ایگیت یاشیما

یاغی چیخدی ساواشیما

دیلر گلدی باشیما

داغالار قوینوندا قوینوندا

□ قصه‌های بهرنگ



سفر ائمه‌دیم هر یانا
دئولاری گتیردیم جانا
قبر آتیم گلدی جولانا
داغلار قوینوندا قوینوندا

ترجمه :

من از ابتدا در آغوش کوهستان پرورده شدم . شاهینها
در آغوش کوهستان نامم را بر زبان داندند .



چون قدم به دوران جوانی گذاشتم ، دشمن به مقابله‌ی من
قد برافراشت . پهلوانان در آغوش کوهستان گریه کرد مرا فرا
گرفتند .



به هر دپاری سفر کردم . دیوان را به تنگ آوردم . اسبم
«قبر آت» در آغوش کوهستان به جولان درآمد .

کور اوغلو نیک می‌داند مبارزهای که عدالت و خلق
پشتیانش باشند چه نیرویی دارد . او به هر طرف روی می‌آورد
خود را غرق در محبت و احترام می‌بیند . همین است که در
میدان جنگ بدو جرئت می‌بخشد که با اطمینان خوانین و
اربابان را ندا دهد :

● کوراوغلو و ...

قیر آتی گتمردیم جولانا
وارسا ایکیدلرین میدانا گلین!
گؤرسون دلیرلرین ایندی گوجونو ،
بویانین اندامی آل قانا ، گلین



کوراوغلو ایبلنز یاغی یا، یادا ،
مردین اسگیک اولماز باشیدان قادا،
نعره لر چکرم من بو دونیادا
گؤستررم محشری دوشمانا ، گلین !

ترجهه :

باشا ! اسم «قیر آت» را به جولان در آوردم ، اگر مرد
میدانی داری گو پیش آید ! اینک ، بیاید و زور بازوی مردان
بنگرد ، و اندامش از خون کلکون شود .



کوراوغلو بر خصم و بیگانه سرخم نمی کند. مرد هرگز
سر بی غوغا ندارد . نعره در جهان در می افکنم و برای دشمن محشری
برپا می کنم . گو بیاید !



قدرت کوراوغلو عمان قدرت نوده های مردم است .
قدرت لایزالی که منشأ همه ی قدرتهاست. بزرگترین خصوصیت

□ قصه‌های بهرنگ

کور اوغلو ، تکیه دادن و ایمان داشتن بدین قدرت است .
می‌گوید :

ایگیت اولان هنج آیریلماز ائلیندن
ترلان اولان سونا و ثرمزگؤلوندن ،
یاغی آمان چکیر جوهرد الیندن ،
لش لشین اوستونه قالایان منیم .
ترجمه :

جوانمرد هرگز از ملت خویش جدا نمی‌شود . شاهین !
امان نمی‌دهد تا از دریاچه‌ی او قویی به غارت برند . خصم از
دست جوانمردان فریاد امان برمی‌دارد . منم آن‌کس که نش بر
نش می‌انبارد .



اوحتی برای یک لحظه فراموش نمی‌کند که برای چه
می‌جنگد ، کیست و چرا مبارزه می‌کند . همیشه در اندیشه‌ی
آزادی خاق خویش است که چون بردگان زیر فشار خانها
و دستگاه حکومتیان پشت‌خم کرده‌اند . می‌گوید :
قول دئیهر لر ، قولون بوینون بورارلار ،
قوللار قاباغیمدا گئلدن تیرممن !
ترجمه :

آنکه برده خوانده شده لاجرم گردن خود را خم می‌کند .
من آن تیرم که پیشاپیش بردگان در حرکت است .

□ کوراوغلو و... □

۵۵۵

روابط اجتماعی جنلی بل روابطی عادلانه و به همگان است . آنچه از تاجران بزرگ و خانها به بعضا برده می شود در اختیار همه قرار می گیرد . همه در بزم و رزم شرکت می کنند . کوراوغلو هیچ امتیازی بر دیگران ندارد جز این که همه او را به سرکردگی بدبیرفتانند ، به دلیل آنکه به صداقت و انسانیتش ایمان دارند .

حتی کوراوغلو به موقع خود برای پهلوانانش عروسی نیز به راه می اندازد . زن های جنلی بل معمولا دختران در پردهی خانها بند که از زبان عاشقها وصف پهلوانی و زیبایی اندام پهلوانان را می شنوند و عاشق می شوند و آنگاه به پهلوانان پیغام می فرستند که به دنبالشان آیند . این زنان ، خود ، در پهلوانی و جنگجویی دست کمی از مردان خویش ندارند .

نکار که بدخواه از زندگی شاهانه خود دست کشیده و بدجنلی بل آمده ، تنها همسر کوراوغلو نیست . که هم رزم و هم نکر او پیر هست . نکار زیبایی و اندیشمندی را با هم دارد . پهلوانان از او حرف می شنوند و حساب می برند ، و او چون مادری مهربان از حال هیچ کس غافل نیست و طرف مشورت همگان است .

بندشد حماسه ی کوراوغلو از آزادی و مبارزه و دوستی و انسانیت و برابری سخن می راند . درینجا که فرصت بازگویی

□ قصه‌های بهرنگه

آن همه در این مختصر نیست . این راهم بگویم که داستان کوراوغلو ، درعین حال از بهترین و قویترین نمونه‌های نظم و نثر آذری است و تاکنون ۱۷ بند (قول) « در آذری » از آن جمع آوری شده و به چاپ رسیده که در آذربایجان، در تراز پرفروشترین کتابهایی است که به زبان آذری طبع شده است.

« از مقاله‌ای با نام عاشیق شعری که سمد بهرنگی با استفاده از «تاریخ مختصر ادبیات آذری» نوشته است . اصل مقاله در مجله‌ی خوشه ۱۶ مهرماه ۴۶ (شماره ۳۳) چاپ شده است .

کور او غلو و کچل حمزه

چند سال پیش در آذربایجان پهلوان جوانمردی بود به نام کور او غلو . کور او غلو پیش از آنکه به پهلوانی معروف شود ، روشن نام داشت . پدر روشن را علی کیشی می گفتند . علی مینر و ایلخی بان حسن خان بود . در تربیت اسب مثل و مانند ی نداشت و بایک نگاه می فهمید که فلان اسب چگونه اسبی است .

حسن خان از خان های بسیار ثروتمند و ظالم بود . او مثل دیگر خان ها و امیران نوکر و قشون زیادی داشت و عرکاری دلش می خواست می کرد : آدم می کشت ، زمین مردم را شغب می کرد ، باج و خراج بی حساب از دهقانان و پیشدوران می گرفت ، پهلوانان آزادیخواه را به زندان می انداخت و شکنجه می داد . کسی از او دل خوشی نداشت . فقط تاجران بزرگ

□ قصه‌های بهرنگ

و اعیان و اشراف از خان راضی بودند ، آن‌ها به کمک هم مردم را غارت می‌کردند و به کار و ا می‌داشتند . مجلس عیش و عشرت بر پا می‌کردند ، برای خودشان در جاهای خوش آب و هوا قصرهای زیبا و مجلل می‌ساختند و هرگز بدفکر زندگی خلاق نبودند . فقط موقعی به یاد مردم و دهقانان می‌افتادند که می‌خواستند مالیات هارا بالا ببرند .

خود حسن خان و دیگر خان‌ها هم نوکر و مطیع خان بزرگ بودند . خان بزرگ از آن‌ها باج می‌گرفت و حمایتشان می‌کرد و اجازه می‌داد که هر طوری دلشان می‌خواهد از مردم باج و خراج بگیرند اما فراموش نکنند که باید سهم او را هر سال زیادتر کنند .

خان بزرگ را خودکار می‌گفتند . خودکار ثروتمند ترین و با قدرت‌ترین خان‌ها بود . صدها و هزارها خان و امیر و سرکرده و جلاد و پهلوان ناخورد در بار او بودند مثل سنگ از او می‌ترسیدند و فرمائش را بدون چون و چرا ، کور کورانه اطاعت می‌کردند .

روزی به حسن خان خبر رسید که حسن پاشا ، یکی از دوستانش ، به دیدن او می‌آید . دستور داد مجلس عیش و عشرتی درست کنند و به پیشواز پاشا بروند .

حسن پاشا چند روزی در خانه حسن خان ماند و روزی که می‌خواست برود گفت : حسن خان ، شنیده‌ام که تو اسبهای خیلی خوبی داری ! حسن خان بادی در گلو انداخت و گفت : اسبهای مرا در این دوروبر هیچ کس ندارد . اگر بخواهی يك جفت پیشکشت می‌کنم . حسن پاشا گفت : چرا نخواهم .

● کوداوغلو و ...

حسن خان به ایلمخی باش امر کرد ایلمخی را بد چرا نبرد تا پاشا اسبهای دلخواهش را انتخاب کند .

علی کیشی ، ایلمخی بان پیر ، می دانست که در ایلمخی اسبهای خیلی خوبی وجود دارند اما هیچکدام بدبازی دو کره اسبی که پدرشان از اسبان دریایی بودند . نمی رسد . روزی ایلمخی را بدکنار دریا برده بود و خودش در گوشه‌ای دراز کشیده بود . ناگهان دید دو اسب از دریا بیرون آمدند و با دو تا مادبان ایلمخی جفت شدند . علی کیشی آن دو مادبان را زیر نظر گرفت تا روزی که هر کدام کره‌ای زاید . علی کره ها را خیلی دوست می داشت و می گفت بهترین اسبهای دنیا خواهند شد . این بود که وقتی حسن خان گفت می خواهد برای مبدانش اسب پیشکش کند با خود گفت : چرا اسبها را از چرا باز دارم؟ در ایلمخی بهتر از این دو کره که اسب پیدانمی شود ! ایلمخی را به چرا ول داد و دو کره اسب را پای قصر خان آورد . حسن پاشا خندان خندان از قصر بیرون آمد تا اسبهایش را انتخاب کند . دید از اسب خبری نیست و پای قصر دو تا کره‌ی کوچک و لاغر ایستاده اند . گفت : حسن خان ، اسبهای پیشکش ات لابد همینها هستند ، آره ؟ من از این یا بوها خیلی دارم . شنیده بودم که تو اسبهای خوبی داری . اسب خوبت که اینها باشند وای به حال بقیه .

حسن خان از شنیدن این حرف خون به سورتش دوید . دنیا جلوی چشمش سیاه شد . سر علی کیشی دادزد : مردکه ، مگر نگفته بودم اسبها را به چرا نبری !

علی کیشی گفت : خان به سلامت ، خودت می دانی که من موی سرم

□ قصه‌های بهرنگ

را در ایلخی توسفید کرده‌ام و اسب شناس ماهری هستم . در ایلخی تو بهتر از این دوتا ، اسب وجود ندارد .

خان از این جسارت علی کیشی بیشتر غضبناک شد و امر کرد: جلاد، زود چشمهای این مرد گستاخ را درآر .

علی کیشی هر قدر ناله و التماس کرد که من تقصیری ندارم، به خرجش نرفت . جلاد زودی دوید و علی را گرفت و چشمهایش را درآورد .

علی کیشی گفت : خان ، حالا که بزرگترین نعمت زندگی را از من گرفتی ، این دوکره را به من بده .

خان که هنوز غضبش فرو ننشسته بود فریاد زد: یا بوهای مردنی‌ات را بردار و زود از اینجا گم شو !

علی با دوکره اسب و پسرش روشن سر به کوه و بیابان گذاشت . او در فکر انتقام بود ، انتقام خودش و انتقام میلیون‌ها هموطنش . اما حالا نارسیدن روز انتقام می‌بایست صبر کند .

او روزها و شبها با پسرش و دوکره اسب بیابانها و کوهها را زیر پا گذاشت ، عاقبت بر سر کوهستان پربیج و خمی مسکن کرد . این کوهستان را چنلی بل می‌گفتند .

علی کیشی به کمک «روشن» در تربیت کره‌ها سخت کوشید چنانکه بعد از مدتی کره‌ها دو اسب بادپای تنومندی شدند که چشم روزگار تا آن‌دروز مثل و مانندشان را ندیده بود .

یکی از اسبها را قیرآت نامیدند و دیگری را دورآت .

قیرآت چنان تندرو بود که راه سه‌ماهه را سه‌روزه می‌پیمود و چنان

● کوراوغلو و ...

نیرومند و جنگنده بود که در میدان جنگ با لشکری برابری می کرد و چنان با وفا و مهربان بود که جز کوراوغلو به کسی سواری نمیداد مگر این که خود کوراوغلو جلو او را بدست کسی بسیاری . و اگر از کوراوغلو دور می افتاد گریه می کرد و شبیه می زد و دلتش می خواست که کوراوغلو بیاید برایش ساز بزند و شعر و آواز بپاوانی بخواند . قیر آت زبان کوراوغلو را خوب می فهمید و افکار کوراوغلو را از چشمها و حرکات دست و بدن او می فهمید .

البته دور آت هم دست کمی از قیر آت نداشت .

«روشن» از نقشه ی پدرش خبر داشت و از جان و دل می کوشید که روز انتقام را هر چه بیشتر نزدیکتر کند .

وقتی علی کیشی می مرد ، خیالش نااندازه ای آسوده بود . زیرا تخم انتقامی که کاشته بود ، حالا سر از خاک بیرون می آورد . او یقین داشت که « روشن » نقشه های او را عملی خواهد کرد و انتقام مردم را از خانها و خودکار خواهد گرفت .

« روشن » جنازه ی پدرش را در چنلی بل دفن کرد .

« روشن » در مدت کمی نوانست نهصد و نودونه پهلوان از جان گذشته در چنلی بل جمع کند و مبارزه ی سختی را با خانها و خان بزرگ شروع کند در طول همین مبارزه ها و جنگها بود که به کوراوغلو معروف شد . یعنی کسی که پدرش کور بوده است .

به زودی چنلی بل پناهگاه ستمدیدگان و آزادیخواهان و انتقام جویان شد . پهلوانان چنلی بل اموال کاروانهای خانها و امیران و خودکار را

□ قصه‌های بهرنگ

غارت می‌کردند و به مردم فقیر و بینوا می‌دادند. چنلی بل قاعدی محکم مردانی بود که قانونشان این بود: آن کس که کار می‌کند حق زندگی دارد و آن کس که حاصل کار و زحمت دیگران را صاحب می‌شود و به‌عیش و عشرت می‌پردازد، باید نابود شود. اگر نان هست، همه باید بخورند و اگر نیست، همه باید گرسنه بمانند و همه باید بکوشند تا نان بدست آید، اگر آب و آشپزخانه و خوشبختی هست، برای همه باید باشد و اگر نیست برای هیچکس نمی‌تواند باشد.

کور اوغلو و پهلوانانش در همه جا طرفدار خلق و دشمن سرسخت خانها و مفتخورها بودند. هیچ‌خانی از ترس چنلی بلی‌ها خواب راحت نداشت. خانها هر چه تلاش می‌کردند که چنلی بلی‌ها را بکشد و کور اوغلو را بکشند، نمی‌توانستند. قشون خان بزرگ چندین بار به چنلی بل حمله کرد اما هر بار در پیچ و خم کوهستان بدست مردان کوهستانی نارومار شد و جز شکست و رسوایی چیزی عاید خان نشد.

زنان چنلی بل هم دست‌کمی از مردانشان نداشتند. مثلا زن زیبای خود کور اوغلو که نکار نام داشت، شیرزنی بود که بارها لباس جنگ پوشیده و سوار بر اسب و شمشیر بدست بدقلب قشون دشمن زده بود و از کشته پشته ساخته بود.

هر يك از بباوانی‌ها و سفرهای جنگی کور اوغلو، خود داستان جداگانه‌ای است. داستانهای کور اوغلو در اصل به ترکی گفته می‌شود و همراه شعرهای زیبا و پر معنای بسیاری است که عاشق‌های آذربایجان آنها را با ساز و آواز برای مردم نقل می‌کنند.